



لیک بر قوشش نبود می گوش کس	می سرود از راهش خود هر لولاموس
گفت آن یکا رض با شاپین <sup>له شت</sup>	وان دگر نزد دید او را مینوشست
بی ستون گفت آسمان را کبریا	ز دستون از قاف تیرش قوم ما
کس نمی بست از سر میت کمر	تا کن گد ز زمین خود سحر
گفتگو اندر محافل داشتند	قوم را از کار غافل داشتند
از پیای آفرین و مسما	از حرور سیف و از پر و شتا
اهل قدرت را شکتی بسیار بود	همت عامی درین راه خوار بود
قصه تخلیق دنیا همچنیں	کس نمی فهمید آغاز زمین
داشت که این علم را مرد حکیم	بودش از اخبار آن صد ترس و بیم
باز چنین ارض را معلوم بود	علم با در بحث این معلوم بود

له پن یعنی فرخ - <sup>له</sup> نه درین کلمات و اشارات البین غیر این قسم سبایل دیده می شود  
<sup>له</sup> این کلمه از سبایل مستخرج است که در دست که چو فاعلین پانصد و پنجاه و اخته بسرا نند -

بدر زمین تخلیق کوه و اودیہ <sup>۱</sup>	آب دریا باورگیب بادیه
نوع حیوانات گوناگون رنگ	در بحار انواع ماهی و نهنگ
برہو اتجدریف و طیب <sup>۲</sup> این طیب	بدر زمین این کر مکان مار و مور
بیشہ و غابات و شت و کوہ ہمار	در بساتین <sup>۳</sup> خسل خرا و چنار
صورت ہستی چگونه یافتند	این روائے زندگی چون یافتند
راز خلق نوعمائے زندگان	کس نمی فہمید پیش از این زمان
شمس و سیار است و انجم سرسبز	نیز این نزدیک تر جسم قر
ہمیشہ جملہ زمانہ در حجاب	بود تا بودیم مخور و خواب
بر حقائق بحث بس مشکل نمود	حیرت این جا بر سر حیرت نمود
ز آنکہ ما سلم و ہنر گنڈا شتیم	پرچم جہل کہن افرا شتیم

۱ اودیہ جمع وادی

۲ تجدایف پرزدن

۳ غابات جمع غابہ یعنی بیشہ

۴ بساتین جمع بستان

۵ روا چادر<sup>۵</sup> یعنی کس نمیدانست کہ انواع مختلفہ حیوانات چہ طور صورت موجودہ را پذیرفتند

شہر یاراں از سہر ذوقِ حروب	علم و فن را کرد زائل از قلوب
خونِ مردم را حلال انگاشتند	دین را افسانہا پنداشتند
گشت گم در غفلتِ آوازی کوس	راہِ حق بستن ز آفاق و نفوس
حکمتِ نورستہ اسلامیان	شد غریقِ شورشِ غوغائیان
بہل و نادانی بیک سُورختہ کرد	گشت زلزلہ بر بہیودہ مرد
شرح و تفسیرِ کلامِ اللہ را	بر حکایتِ بائے پیشین شد پنا
کانِ حکمتِ بستتسارینِ مدین	غفلت از آن کرد قومِ مسلمین
از کتابِ حق نہ بستہ را زہا	در پیچہ یونانیان فتنیم۔ ما
علمِ یونان ناقص و استر بود	علمِ تہران کامل و برتر بود
از سلاطون و ارسطو تا بہ کسے	سوخت علم کہنہ چون خشکیدنے
عقلِ انسان زد پانچ علمِ چنگ	از گاپوئی جوانانِ فننگ

۱۔ حکمائے باجائے اینکہ عیش خود را بکار برند تقسیمہ کورانہ قیاسات بطاییس کردند

رازی گیتی جسد را معلوم شد	شکل چون گویشش با مقدر شد
هست معالومات عام هر کس	بیشتر اکنون زوشاری بی
ز آنچه فهمید فلان طویان مذکی	شیر آن داند سبب طغیانی
مردمان رفتند بر گرد زمین	شد میویداران ز شکل سطح این
شایدان این که افکند بیم بن	گویم از پیمایش و نیابتن
از محیط ارض گفت نکته سنج	هست یکصد کم الواف بیست پنج
در حساب میل قطرش آمد	هفت هزار و نه صد و هفتم شانزده
ارکنی پیمایش سطح جهان	یک مربع میل را معیار روان

۱۰ و نه علم ارض فی زمانه ثمری سیه اندزه نموده و منسبتین شکر را به تجله معلوم است -  
 ۱۱ محیط ارض بیست و چهار هزار و نه صد و هفتاد و سه است -  
 ۱۲ نظر ارض بیست هزار و نه صد و شانزده است و بقیه ارض فتنه کرده گردیده است و گفته اند که این را هر چه بود پیمایش  
 و این میان چهارده کرده اند و گفته اند که بیست و چهار هزار و نه صد و هفتاد و سه است و در این کتاب ذکر کرده  
 و پنجاه و یک و شصت و سه هزار و سیصد و هشتاد و سه است و گفته اند که این را هر چه بود پیمایش  
 هزار و سیصد و هشتاد و سه است و گفته اند که این را هر چه بود پیمایش

از کرد و بیت کم کن در شمال	بسیست نه لک نیز شخصت هفت هزار
منقسم دان این همه امر لبس	چار شود قطعه های بحر و بر
هست با سبعین الوفا اندر سجده	نوزده لک هم چهار و ده کرد
رقبه اقطار خشکی یاد دار	پنج کرد و نیم شخصت و سه هزار
هست بست هفت و نصف لک ازین	غرق زیرین پنج قطبین زمین
میتدی و اند که هست آب هوا	مختلف در منطقات ارض ما
استوا دار و بهارال جمده سال	برف دائم در جنوب و در شمال
شام در امریکه باشد صبح ما	صیف ما سوئے جنوب آروشا
بطین دنیا دار و از بس احتدام	سنگ و آهن باید آنجا انهمام

۱- در ممالکی که زیر خط استوا اند همواره در موسم و طول روز و شب یکسان میباشد.

۲- قطب شمالی و قطب جنوبی همواره یخ بسته و منجمد اند.

۳- شب ما در امریکه و در ژاپن یکسان است.

۴- هر گاه در شمال خط استوا موسم گرما باشد در جنوب آن زمستان می شود.

در زمان حال یابد شیخ و شباب	علتِ این جملہ را اندر کتاب
علم اجرام فضائے آسمان	نیز پیش است این زمان از سابقان
دور بین اجرام را نزدیک کرد	سطح مہ تر دید ہر تشکیک کرد
بناگر اندر دور بینی ماہ را	تا درون پرودہ یابی راہ - را
کوہ ہائے سنی و دران و دشت ہا	کان گواہی میدہد بہ قول ما
نیز جہد و جہد دانائے حکیم	خل نمود اسرار ادوار تدبیریم
منکشف شد رمز ہائے ارتقا <sup>۱۵</sup>	آنچہ بود از چشم ما در اختفا
مغرب و در اندلس آموخت فن <sup>۱۶</sup>	پس بران افرو داد عقل و فطن
محقق ہائے ہر را حل کرد او	اختلاف ہا نشد حل در وضو <sup>۱۷</sup>

۱۵ ارتقا یعنی ترقی موجودات از حالت سادہ اولین بہ صورت مختلفہ۔

۱۶ مغربی اہل اروپا۔

۱۷ اندلس مردم اروپا ہی علم حکمت اور مدارس اسلامیتہ اندلس آموختند

۱۸ نمونہ باشد کہ استحقاق و وضو مراد نیست۔ بلکہ توجہ ذہنیت علماء است کہ در حل مسائل علمی گوشند

ہچو ایشان کے بہ منزل پہے بریم  
 مابہ کبر و عنس و کیستہ مبتلا  
 کشفِ رمزے فی کنفِ مردِ حکیم  
 ہست در قرآن ربانی علن  
 می نویسم در مہین دوسہ ورق  
 حل آن اسرار اور قدیم  
 اعلیٰ را اندر بدخشان پاستن  
 نے چو من پابستہ بندہ ہوس  
 شغل بیکاریت نے چیز و گر  
 نیست جنگ ارتقا با علم دین

ہچو کوک گرد کوئے می دویم  
 او چو طائر رفت در چو قفس  
 بعد عمرے باہر ہمد غظیم  
 لیک بحثِ جملہ اسرار کہن  
 خواند معجز قرآن حق  
 آنچه دیدم بہت سران کریم  
 عالم حکمت را بہ قرآن پاستن  
 ہست کارِ عالمان نکتہ رس  
 آنچه میخوانم نو شستن سر بسر  
 مقصد تسوید اوراق است این

۱۰ ادوار جمع دور۔

۱۱ ارتقا خلاصہ لیسب این کہ مسئلہ ارتقا نہ ہن عتہ ایدر دینیہ مسلمان نیست با در  
 قرآن مجید بجا اشارت بہ این مسئلہ پائے شہود



هست قرآن سرسبز گفتار حق  
 کسے بود کردار و گفتار خدا  
 گویم از تخیلیق ماده در شروع  
 ذکر هر یک مرحله از ارتقا  
 گفت ما را این همه را ز نهان  
 با تو گفتیم دعائے این کتاب  
 من ز بس کم علم و نا فهمی دانم  
 خوشه چین از ازل دولت کے بود  
 مرد باش و آتش سراج نو کین  
 ہم بہ این میدان نیمین شمسوا  
 یک کتاب سے نویسم سرسری  
 اخذ کردم این مصفا میں قشنگ  
 نیز عالمها ہمہ کردار حق  
 همچو قول ما از فصل ماجدا  
 میرا نام تا بفسرین فروع  
 در کلام حق مناسیم مرترا  
 ہادی بر حق رسول انس و جان  
 از خدا خواہم کہ مردم کامیاب  
 خوشه یکے وز خرمن چیدہ ام  
 پیش صاحب خرم اولاشے بود  
 تو ہمان چو من بہ میدان سخن  
 بیچ دعوائے ندارم زینہار  
 تا بیا بدستندی زبان رہبری  
 از تصانیف حکیمان فرنگ

در لغت کرد است امدادِ عظیم  
 بہر تصحیح مطالب بیشتر  
 اخذ ہر مطلب نہ ماخذ بیکنم  
 بحث مجمل ہست این گفتار کن  
 وسیع از خود نشہ چینی ہائے من  
 قبل از شرح و بیان ارتقا  
 شد نہ بحث نجوم آغاز کتبت  
 بعد از ان آید صعود سے سرسبر  
 جان تازہ داد مشیت خاک ا  
 او ستادم مولوی عبد الرحیم  
 تذکرہ میں شتم پیش نظر  
 من فقط تسوید کاغذ بیکنم  
 نیست در مقدم شرح این سخن  
 وائے بر این مختصر کالائی من  
 از نجوم و آنتہ ان گویم ترا  
 پس ہو طے تا بہ جزو سے آب  
 تا بہ دور آدم والا گہر  
 خم کنم پیشش سرا فلاک را

۱۔ نام مکتبہ مشرقیہ اسلامیہ کالج پشاور

۲۔ تذکرہ مصنفہ حضرت علامہ مشرقی

۳۔ جزو کہ جمع آن جراثیم است یعنی حیوان صغیر کہ در خورد میں نظر سے آید

یاوری جویم ز رسیب العالمین خالق روح و سماوات زمین

راه من مشکل تراست از مفتخون استعانت یا اله المستعان

بعد بسم الله مجربیا به یتم

ز ورق افکنم خداوند اکرم



بہارِ درویشیہ پر سرِ آسمان کی گنتی - طالع مسخران + جمعِ اہلنی بہ ہر مویشی متصل ہر یکے ابا نیکائے مستقل



# فصل دوم

در بخت نظام نجم و درویش حضرت محمد مصطفی

صلی اللہ علیہ وسلم در آں باره

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرِ يَدَاهُ مِمَّنْ

بَعْدَهُ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

(لقمان)

چسبست این سقف لب بد ساد و بسیار نقش

زین معسما یچ و نام در جهان آگاه نیست

باش در شب مجوسیر آسمان گن تماشا شای عطلسم خست سران

اگر آنچه در زمین است از درختان قلمها و دریاها سیاهی بود زید و میکشد از این زمین دریا هفت دریا  
دیگر پایان نرسد معنویات خدا هر آنکه خدا غائب و با حکمت است (تفسیر حسینی)

شمع با بینی بہ ہر سو مشتعل  
 در میان این مصابیح منسیر  
 چہ را نجم جاسبے بینی روان  
 انجم ساکن تو اہت نام نشان  
 گویدت حافظ ندانید چ کس  
 فہم ما بازی و دین جا باختست  
 گرچہ شیرازی بگوید این چنین  
 رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ہر دم گو  
 از قیاس عالم سان گویم سخن  
 این ہمہ سیارہ ہائے خوش خرم  
 گردشے دارند گردشس ما  
 ہر یکے را جایگا ہے مستقل  
 اختراع قدرت رب تدبیر  
 جملگی یک سو مشال کاروان  
 نجم گردان را تو سیارہ بخوان  
 این معنی ہا کہ شکل ہست پس  
 عقل ما این جا سپر انداخت است  
 لیک نو میدی بو ائمہ مبین  
 زانکہ فراید خد لا تقنطوا  
 تا کشاید بر تو این راز گمن  
 منسلک جملہ بہ سلک یک نظام  
 در فض ہر لحظہ مشغول شنا

ہست قرآن ہم باین سوز منہون	اخذ مطلب کن ز کل یسبحون
ارض مادر سلاک اینان منسک	در طواف شمس ہر دم منہمک
شمس در دجائے در وسط نظام	زان نظام شمس این رگشت نام
در فضا گردان بہ گرد آفتاب	نہ نہ سیار است بہنی در شتاب
آنکہ این در ہائے دلش سفتہ اند	چار اقرب پنج بعد گفتہ اند
گرد شمس اول عطارد مے دو	بعد از ان نوبت بہ زہرہ مے رسد
ثالث از اجرام اقرب این زمین	زان پس مریخ آید چار مین
تو عطار و راز شمس ضوفشان	سہ کرد و شصت لک میلش بدان
در حساب میل خواہی قسط بر این	سہ ہزار و سی بود آن باہستین

۱۰ کل فی ذلک یسبحون ہر یکے در فلکی شناور می میکند و ازین لفظ شناور می معلوم  
کہ قرآن مجید آسمانہارا جاندہستہ۔

۱۱ ارض مادر سلاک سیار ہائے نظام شمسی منسک است۔

۱۲ چار اقرب پنج بعد یعنی چہار سیارہ بہ شمس قریب تر اند و پنج سیارہ باقیہ نہ۔



بعد زبیره چون حکیمی حل نمود  
 طول قطرش با تو گویم در شتاب  
 دوری دنیایا بود اندر شمار  
 نزد وانا بعد مرخ آمده  
 کرد چون تخمین قطرش نکست در آن  
 بعد از مرخ در وسط نظام  
 در حساب میل عرضش از مشا  
 خرد تر سیارگان اندر فضا  
 نام آن بار سیار که نم  
 نیمه مثل شهاب ثاقب اند  
 هر یک دارد مدار خویش تن  
 میدهند اینال به ارباب سهر  
 شش کرو در هفتاد و دو لک میل بود  
 هفت هزار و مفصل آمد در حساب  
 نه کرو و سبت و هشت لک نه هزار  
 پانزده لک با کرو و چارده  
 چار الف و دو صد و سی بود آن  
 یک خلائی پین باشد مقام  
 پانزده لک کم کرو و سی و چار  
 جائی خود دارند بین این خلا  
 حال آنها مختصر کردم رقم  
 چند دیگر با کلان تر قالب اند  
 هر یک قصه به تاریخ خویش تن  
 از یک سیار بشکست خبر

بُود شاید در نطف ام اندر تسمیم  
 بربکست آن جرم از اسباب چند  
 آنکہ باشد از سیارک ہا کلان  
 از خلائے پوس سیارک بگذریم  
 پنج دیگر اند سیارہ برون  
 چون نهم سیارہ دیدین البقین  
 در حساب میل آمد در بیان  
 مشتری باشد ز شمس مشتعل  
 طول قطر مشتری را یاد دار  
 بعد خورشید از زحل پیورہ گشت  
 کرد چون دانائے ہیبت و این شما  
 ہفتمین سیارہ اورا توس نام  
 اغلباً دیگر کیے جرم عظیم  
 پارہایش این کہ مے بینی نژند  
 پنج صد میل است طول قطر آن  
 سمت اجرام کلان تر بر پریم  
 مشتری ہمیش زحل تا فاشیون  
 بہر و نام فلاطوس شد یقین  
 بعد قطر این ہمہ سیارگان  
 سی و سہ لک ہم کرد و ہشت چل  
 پنج صد ہشتاد و شش آمد ہزار  
 شصت لک باشد کرد ہشتاد و  
 قطر آن ہفتاد و سہ آمد ہزار  
 در فضا بعد از زحل وار و مقام

با کرد و یک صد و هفتاد و هشت  
 قطره آن نزد حکیم ذمی و قار  
 در میان طائفان آفتاب  
 دو کرد و هم لگوک هشتاد و چهار  
 طول قطره آن الوف سه سزا  
 چون ز جمد سخی شخص هوشیار  
 از فلاطون تا به صبل ج فلک  
 گفت و انا قطر آن را سر بسر  
 هست تا معلوم جاش این زمان  
 راه و مرغ و نه حل هم شتری  
 خط سیر شان بوند بر گرد ما  
 رمز جرم و راه او شتر آن کشا  
 بهر عجبش نوزده لک جمع گشت  
 نه صد آمد نیز سی و یک هزاره  
 نقش یون هشتم بود اندر حساب  
 کم کن از سه ارباب بعدش یاد دار  
 پیش از او را نوس آید در شمار  
 کرد پایش بیل ده هزار  
 بود و صد سی هزار و چار لک  
 می نماند از خط او بیشتر  
 صحت اعداد ناپدید گمان  
 با سه دیگر راه بود بتری  
 چون طبق فوق طبق اندر رضا  
 بر طرائق رستن سبع شد

کو کب و مدار و اجبار شهاب	غیر ازینها طایفان آفتاب
تو بنویز نظر را را در مگر	بحث اینان است در فصل دیگر
هر یک در گردش خود تیز کام	گفتمت از جمله ارکان نظام
مرکز افلاک سبب ارض بود	نزد انبیا پیشینه عمود
همچو در لایه به گرد ما دوران	یک فلک میدشت هر نجم روان
گفت آنرا هر که ز دوازده عقل لاف	سخت مثل آهن و چون شیشه صاف
یک فلک بالاس کُل افلاک خست	بر تو ایت فکر ایشان چون بت خست

۱۰ (حاشیه صفحه گذشته)

در قرآن مجید در یک جا خداوند تعالی فرموده و لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ  
 یعنی تحقیق آفریدیم بالاس شما هفت راه و در دیگر جا فرموده وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا  
 مثل آواز و بنا کردیم بالاس شما هفت راه جسم سخت پس فوق سلیم تواند  
 دانست که سبع طرائق براس سبع ستاره ساخته شده اند که مداران سیاره ها در مدار  
 ایشان اند.

۱۱. نزد حکم بالاس تو ایت بر جاسم در فلک الافلاک بود.

این همه سرگرد زمین گردان بدند	بهر ما این جمله سرگردان بدند
نزد ایشان زلیست اندر این زمین	بهترین مخلوق رب العالمین
خود پسندی بود در دل هاتنان	شمعدان ما است گفتند آسمان
احمد آخر زمان خیر البشر	گفت بسیارند دنیا با دگر
هست هر یک پند مخلوق خدا	آدم و پیغمبر هر یک جدا
چوں کسے جو یا ئے راز حق نبود	ماند این عقده بر ما ناکشود
قول احمد را نکرده قمتدا	مقتدی گشتند بطلبیوس را
شمع حکمت راند خود را نسرو ختم	این زمان از مغربش آموختیم
گفتم از سیارگان تا اختتام	منهم بالا ازین منزل و گام

۱۰ بنا برین عقیده بطلبیوس حکیم ناصر خسرو اظهار عقیده فاسده خود را کرده که مراد از عرش  
 الهی زمین است که فرشتگان همه آسمانها گرد آن طواف میکنند.  
 ۱۱ در تفاسیر شرح آیه کریمه **وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ** این حدیث روایت شده  
**فِي كُلِّ أَرْضٍ أَدَمٌ كَأَدَمِكُمْ وَنُوحٌ كَنُوحِكُمْ** الخ.

از ثوابت اند که سازم بیان  
 گر تو تعدد و ثوابت خواستی  
 از همه ذرات یک اندر جهان  
 جمله این ها مثال شمس را  
 هم به قرآن است ز نیسان اندر برج  
 گردانستی همین گفتار ما  
 در کلانی قطره بعضی اکتساب  
 کم ز نزدیک میل قرص شمس است  
 آله مقیاس بر آنها گوا  
 تا شوی آگه ز سر خشت در آن  
 گوش جان بگشا بگویم راستی  
 گفت آنها را افزون ز نکت در آن  
 بحر آتش سهمگین و شعله زان  
 شمس را مصباح خوانند و سراج  
 غور کن بر رمز ذی القن السماء  
 گفت میل سی کرور اندر حساب  
 فرق را بنگر برون از فهم ما  
 درجه گرمی بود تا سه هزار

۱۰ در فرقان حمید در صفت آفتاب گفته وَجَعَلْنَا الشَّمْسَ سِرَاجًا وَدَرَجَاتٍ  
 باب ستارگان وَذُكِرَ السَّمَاءُ الَّذِي يَمْصَرُّ بِهِمْ چونکه سراج و مصباح  
 بر دو چرخ را گویند لهذا شمس و ستارگان را از یک نوع گفته۔

۱۱ آله مقیاس الحرارت۔

منکر و دوزخ چه فرمایند زمین	باز گولے صاحب عین لہقین
چهار سال نور شد بعد فضا	از زمین تا ثابت اقرب بما
از نظام ماہزاران سال نور	اکثر آن ہا ز بس باشند دور
و سوت محنت لوق خالق را نگر	ہمچنان دارند بعد از یک ذکر
در حساب میل گفتہ ز می شعور	فی دقیقہ سرعت رفتار نور
نیز صد و بیست و شش اندر شما	یک لک ہشتاد و شش آمد ہر آ
معنی یک سال نوری را بیا	تا بہ سالے تو بکن این را حساب
شمس ہائے بکیران کہکشان	می دہند از کثرت خلقت نشان
سی ارب نام کہ تخمین شد شما	خواست چون تعداد آنها ہوشیا
جملہ باشد در محیط یک فضا	گفتہ اند از کہکشان شمس ما

۱۰۰ نزد حکمائے دوران کہکشان مجموعہ شمس بکیران است کہ از سبب بُعد مسافت بصورت معلومہ جلوہ گرمی نشوند۔

شکل جمع این ثوابت حکیم  
 در سطرهای نزد ارباب شعور  
 سال نور قطب آن سه صد هزار  
 گرفتار کمکشان را بتگری  
 در مثال این جمع را بر کمکشان  
 چون جزا از چند مجمع گرد این  
 ابدیشان را از دولا ب نظام  
 آن هر باشد جزو کمکشان  
 پس مجامع غیب را زین مبنی نگر

گفت در صورت چو دولا ب عظیم  
 هست مجمع هشت هزار از سال نور  
 کرده است تخمین حکیم نخت سرکار  
 هست این هم در خسرام مجوری  
 بر اعظم از ثوابت کن گمان  
 سه توفی دید اندر دورین  
 در دو یک از سال نور آمد مقام  
 تا بانش در خسرام جاودان  
 در فضائے لامکانی منتشر

۵۳ سطرهای در کلفتی

۱۰ دولا ب معنی چرخ

۳۰ نظام شمسی با جزو و صغیر از اجزائے نظام کمکشان است و گرد نظام کمکشان تا  
 مسافت دو یک سال نور عنایت و مجامع که حصه کمکشان اند منتشر می باشند و بیرون از آن  
 مثل کمکشان دیگر مجامع نیز بسیار اند.



در نزد بیتی عمت اقد استرگ  
 چو می رسد در حساب سال نور  
 بیست یک و دیگر پیش کدکشان  
 شکر شود با در عقل از حمت  
 نقاب ساد دارند اکثر در خرام  
 هر یکی شمس نظام خویشتن  
 شمس با سیارگان تا نفسیون  
 بهر ما باشت در همان یوم ایقین  
 گر می گویند از راه بیدال  
 تو گو این تفتی نشان که با است  
 شعله برین اسل ماده بود است  
 چو در این که سازد گرا بد است

از حجره چند پایبی بزرگ  
 هست بعد از ما پنهان کرده کرد  
 در وضائے بیکران و بدین توان  
 این شمسند جمله تنها و نژد  
 چند سیارات همزه در نظام  
 بر یکدیگر بر عاقلی پر تو فکون  
 گر رود از هم فضا هستی بدون  
 که رسد اقصای عالم را ازین  
 بزمه در این دنیا جیات است آنکه آن  
 پیوسته مکان برود توی ایشان گوا  
 تا در حسیله بیوفی بود است  
 مکنی باین معنی بدو تا است